

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری 1؛ هر سه طائفه روایت استدلال شده اخباریین دلالت بر استحباب نفسی دارد بعد از اینکه، از روایاتی که اخباریین استدلال کرده بودند بر مدعای خودشان ما جواب دادیم و روشن کردیم که هم روایات وقوف و هم روایات احتیاط و هم روایات تثلیث اینها تماماً ظهور در استحباب نفسی برای کسی که توقف می کند عند الشبهة دارد و از آنها لزوم توقف یا لزوم احتیاط فهمیده نشد؛ بلکه توقف و احتیاط به هنگام شبهه مستحب است؛

یادآوری 2؛ مطابق ارتکاز متشرعه اجتناب کننده از شبهه مستحق ثواب است و این بر خلاف ارشادیت است و دیروز هم عرض کردیم این نکته را و باز تکرار می کنیم که ما وقتی به ارتکاز متشرعه مراجعه می کنیم متشرعه آن شخصی که به هنگام شبهه اجتناب می کند او را مستحق برای ثواب می داند و اگر ما این روایات را بخواهیم حمل بر ارشاد کنیم و بگوییم دلالت بر حکم ارشادی دارد دیگر این معنا منتفی است و خود وقوف هیچ ثوابی برای خود این عمل مترتب نیست؛ بلکه تابع مرشد الیه است و اگر مرشد الیه لزومی باشد این حکم می شود لزومی و اگر مرشد الیه غیر لزومی باشد این حکم می شود غیر لزومی؛

در حالیکه ما می دانیم از قدیم ارتکاز متشرعه بر این بوده که آن کسی که عند الشبهة احتیاط می کرده و توقف می کرده بر خود این احتیاط و بر خود این توقف ثواب مترتب است؛ لذا ما نتوانستیم مساله ارشاد را استفاده بکنیم و نتیجه همان استحباب شد؛ بر فرض پذیرش ادعای اخباری ها؛ در این صورت نسبت بین روایات احتیاط و برائت چیست؟ حالا بحث دیگری که در اینجا است این است که اگر ما بپذیریم که این روایات دلالت بر مدعای اخباری ها دارد یعنی دلالت دارد بر وجوب احتیاط مولوی، چه نسبتی بین این روایات و ادله برائت بوجود می آید و چه نسبتی هست؟

بررسی سه احتمال بدوی: 1. «بین روایات احتیاط و برائت تعارض است» 2. روایات برائت بر روایات احتیاط مقدم است 3. روایات احتیاط بر روایات برائت مقدم است آیا بین این روایات و روایاتی که در باب برائت مورد استدلال واقع شد، تعارض بوجود می آید؟ و بگوییم «اذا تعارضتا تساقطا» یعنی نه اصولیین به روایات بر مدعایشان استدلال کنند و نه اخباری ها به این روایات بتوانند استدلال کنند! آیا تعارض بوجود می آید؟ یا اینکه روایات برائت مقدم است؟ یا اینکه «کما ربما يتوهم» روایات احتیاط مقدم است؟ کدام یک از اینهاست؟

بررسی ادله احتمال تقدیم برائت؛ با جریان «استصحاب» دیگر موضوع و شبهه ای باقی نمی ماند اینجا قبل از اینکه اخبار برائت و روایات برائت را مورد بحث قرار بدهیم از نظر نسبت با اخبار احتیاط تردیدی نیست که استصحاب همان طوری که یکی از ادله برائت بود و ما هم پذیرفتیم، استصحاب دلالت دارد بر عدم حرمت؛ و در شبهه تحریمیه وقتی ما شک می کنیم آیا این حرام است یا حرام نیست استصحاب دلالت بر عدم الحرمة دارد و عدم الحرمة معنایش عدم العقاب است یعنی معنایش این است که ارتکاب جائز است و عقابی در کار نیست و با وجود استصحاب دیگر شبهه ای باقی نمی ماند و موضوع این اخبار احتیاط و اخبار توقف از بین می رود و موضوع اینها یعنی هم اخبار توقف و هم اخبار احتیاط و هم اخبار تثلیث موضوعشان شبهه است، اما با استصحاب، شبهه بر طرف می شود و وقتی ما شک داریم که آیا این حلال است یا حرام؟ استصحاب می

گوید: ارتکابش مانعی ندارد و «لیس بحرام» و استصحاب می کنیم عدم الحرمة را و شبهه ای باقی نمی ماند؛ لذا یکی از ادله برائت که استصحاب بود بدون هیچ تردیدی بر این روایات مقدم است.

«مستشکل»: استصحاب اصل عملی را داریم چرا وقتی روایت داریم به استصحاب تمسک کنیم «استاد»: اشکال این است که می گویند استصحاب اصل عملی است و شما به ما یاد دادید که «الاصل دلیل حیث لا دلیل» و با وجود روایات چرا برویم سراغ استصحاب؟

جواب این است که در اینجا علت اینکه استصحاب بر این روایات مقدم می شود این است که استصحاب موضوع این روایات را از بین می برد یعنی اگر شما یک اصلی را در موضوع جاری کردید دیگر نوبت به حکم نمی رسد چه اصل حکمی و چه اماره و روایتی که حکمی را بیان کند مثلاً روایات می گوید اگر بینه قائم بشود مثلاً بر عدالت زید پس می شود پشت سر زید نماز خواند؛ خوب حالا یک زیدی قبلاً فاسق بوده و الان ما شک می کنیم که فاسق است یا نه در اینجا استصحاب می کنیم عدم فسقش را؛ و در اینجا نمی توانیم بگوییم باید به بینه عمل کرد و بینه در حکم و کلی است؛ اینجا هم در ما نحن فیه همین طور است و استصحاب در موضوع جاری شده و می گوید در اینجا حرمتی نیست و شبهه ای دیگر وجود ندارد و وقتی شبهه وجود نداشت دیگر «قف عند الشبهة» معنا ندارد و «الوقوف عند الشبهات» دیگر معنا ندارد این هم جواب این اشکال اشکال خوبی بود که این هم جوابش بود.

«مستشکل»: معذرت می خواهم اگر استصحاب باشد بینه عمل نمی کند؟ «استاد»: نه بینه حکم کلی را گفته و بینه می گوید اگر به نحو کلی دو شاهد عادل بر عدالت کسی شهادت دادند می شود پشت سر او نماز خواند مثلاً خوب بینه هم از امارات است اینجا می گوییم با وجود یک اصلی که در موضوع جاری است - البته این اختصاص به استصحاب هم ندارد و در رسائل و کفایه خوانده اید که با جریان اصل در موضوع نوبت به جریان اصل حکمی نمی رسد و حالا اضافه کنید که با جریان اصل در موضوع دیگر نوبت به اماره ای که حکم را هم بیان می کند نمی رسد و این اصل موضوع این اماره را از بین می برد. «مستشکل»: بالفعل بینه باشد و بالفعل اماره باشد دیگر اصل چه جایگاهی دارد؟

«استاد»: نه اگر بینه الان آمد که زید عادل است ما به بینه عمل می کنیم. «مستشکل»: آن وقت روایات احتیاط؟ «استاد»: با وجود اصل موضوعی دیگر نوبت به این حکم نمی رسد حالا این مثال را عوض کنید و همین مثال ما نحن فیه بهترین مثال است و روایات حکم را می گوید یعنی می گوید «الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة» موضوعش شبهه است و استصحاب عدم حرمت می گوید در اینجا شبهه ای وجود ندارد.

«مستشکل»: استصحاب را نهایتاً نپذیرفتید؟ و تنها دلیل بر برائت قاعده قبح عقاب بلا بیان شد «استاد»: نپذیرفتیم؟ خیلی خوب من در ذهنم بود که نپذیرفتیم. «مستشکل»: اگر عدم الحرمة را به معنای خودش بزنیم شما الان گفتید عدم الحرمة معنایش این است که عقاب نیست «استاد»: نه از آثارش این است ما نگفتیم خودش عقاب است و وقتی استصحاب می کنید اینجا حرام نیست یعنی می توانید مرتکب شوید و اگر مرتکب شدید عقابی هم نیست یعنی اصلاً اگر این طوری بخواهیم بگوییم استصحاب می گوید اینجا حرام نیست و اینجا اقتحام در هلاک نیست.

«مستشکل»: خود احتیاط مگر از اصول عملیه نیست؟ «استاد»: احتیاط؟ چرا یک حکم ظاهری است. «مستشکل»:

استصحاب هم اصل عملی است فرض ما هم این است که هر دو گروه دلیلشان روایات است. «استاد»: ببینید بحث خود احتیاط نیست بلکه بحث شبهه است ما در شبهه اماره می گوید در شبهه احتیاط کنید این را اماره گفته است یعنی اماره می گوید در شبهه توقف کنید و در شبهه احتیاط کنید و استصحاب می گوید در این مورد شبهه حرمتی نیست.

«مستشکل»: اینجا فرض این است که اماره ای نمانده؟ «استاد»: اصلاً فرض کنید استصحاب هم اماره باشد ولی اشکال روی این است که استصحاب اصل عملی باشد کما هو المشهور؛ که مشهور می گویند استصحاب اصل عملی است و برزخ بین

اصل و اماره است و مشهور هم معامله اصل با آن می کنند و لذا اگر یک خبر واحد باشد و استصحاب هم باشد در اینجا استصحاب می گوید نماز جمعه در زمان حضور معصوم واجب بوده پس الان هم واجب است استصحاب این را می گوید، اما خبر واحد می گوید نماز جمعه واجب نیست در اینجا همه خبر را بر استصحاب مقدم می کنند چون استصحاب اصل عملی است و خبر واحد اماره است اینجا بحث در این نیست که خود احتیاط عنوان ظاهری را دارد یا واقعی؛ بلکه بحث در این است که اماره می گوید در مورد شبهه احتیاط کن؛ این را اماره به ما می گوید یعنی این را خبر واحد به ما می گوید و این اخبار را اگر گفتیم متواتر هم نیستند خبر واحد می گوید در مورد شبهه احتیاط کن و استصحاب می گوید در این مورد شبهه حرمتی در کار نیست؛

اینجا می گوییم چون استصحاب در موضوع جاری شده پس بر این اماره مقدم است چون اماره مربوط به حکم است و استصحاب در موضوع است و به طور کلی با وجود جریان یک دلیل - حالا دلیل اماره باشد یا اصل باشد و یا هر چیزی دیگری می خواهد باشد- با وجود جریان یک دلیل در موضوع، دیگر نوبت به جریان دلیل در حکم نمی رسد.

«مستشکل»: این محل تعارض قبل از استصحاب است استاد: چرا قبل از استصحاب است؟ نه؛ ما می گوییم کسانی که ادله برائت، استصحاب را تمام می دانند به آنها می گوییم شما می گوید استصحاب می کنیم؛ در اینجا که شک داریم که آیا حرام است یا حرام نیست یعنی در مورد شبهه شما می گوید استصحاب می کنید عدم الحرمة را.

«مستشکل»: پس قبل از استصحاب شبهه است؟ «استاد»: شبهه است بلکه اینکه مسلم است خیلی خوب قبل از استصحاب شبهه است یعنی ما الان شک داریم که شرب توتون حرام است یا نه در اینجا استصحاب می گوید حرام نیست و استصحاب نمی گوید احتیاط کنید؛ ولی ادله وقوف و احتیاط می گوید اینجا شبهه است و لذا احتیاط کن.

«مستشکل»: این که تعارض شد؟ «استاد»: حل تعارض به این است که عرض کردیم یعنی وقتی استصحاب می گوید «هذا لیس بحرام» این را دیگر از شبهه بودن خارج می کند.

«مستشکل»: این اصل مثبت می شود؟ «استاد»: نه اصل مثبت نیست و شما وقتی استصحاب جاری می کنید دیگر شبهه ای برای شما نمی ماند نه شبهه وجدانی؛ یعنی الان شبهه ای که یک حکم شرعی داشته باشد نیست وقتی می گوید «لا تنقضه الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر» می گوید در مورد شک، معامله یقین بکن یعنی این دیگر برایتان شبهه نیست و الان شک دارید که زید عادل است یا نه تا دیروز عادل بوده و شک دارید که امروز عادل است یا نه استصحاب می کنید عدالت را؛ و وقتی استصحاب می کنید عدالت را، دیگر شبهه از بین می رود و پشت سرش نماز می خوانید و با استصحاب شبهه از بین می رود.

«مستشکل»: شبهه از بین نمی رود بعد از استصحاب هم این شبهه وجود دارد «استاد»: نه شبهه ای که موضوع باشد از بین می رود؛ بلکه، آن شکی که شما وقتی رفتید پشت سر زید نماز خواندید شک وجدانی شما نسبت به اینکه این عادل است یا نه، هنوز باقی است ولی الان از جهت شرعی، شبهه ای که یترتب علیه الحکم دیگر وجود ندارد؛ چون آن شبهه استصحاب گفت حرمتی در کار نیست و عدالت باقی است و پشت سرش نماز بخوان؛ پس ببینید استصحاب در اینجا اصل موضوعی است و شبهه را از بین می برد و دیگر این اشکال که بگوییم «الاصل دلیل حیث لا دلیل» اینجا جریان ندارد.

«مستشکل»: اگر کسی این مطلب را قبول نکرد؟ «استاد»: باید دید که چرا قبول نمی کند و شبهه اش چیست که قبول نمی کند؟ «مستشکل»: ما اخبار احتیاط را محکوم می کنیم از اول تا آخر اگر این روایات محفوظ باشد این مولوی و ارشادی یک

اصطلاح اصولی است اینکه در روایت نیامده آنجا آمده «دع» و استحباب بالاتر از جواز است و چرا ما طرف مرجوح را بگیریم؟ «استاد»: ما که گفتیم استحباب است و ما گفتیم این روایات بر استحباب مولوی دلالت دارد و ما از روایات استفاده کردیم «اخوک دینک فاحتط لدینک» و «الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکة» و گفتیم «خیر» هم در همان معنای لغوی خودش است و دلالت بر رجحان هم دارد و ما استحباب را استفاده کردیم؛ البته این حرف درستی است که بگوییم کجای

این روایات ارشاد است و شما ارشاد را مطرح می کنید خوب ما رد کردیم این را؛ ولی شما کتب اصولیین را ببینید از نائینی و آخوند و شیخ و عراقی و شاگردان مرحوم نائینی و ... همه می گویند ارشادی است ولی ما قبول نکردیم.

ولی الان بحث این است که - این بحثها تمام شد- می گوئیم حالا ما قبول می کنیم که روایات دلالت بر احتیاط مولوی شرعی دارد به نحو لزومی؛ خوب حالا می خواهیم با ادله برائت بررسی کنیم خوب با استصحاب مساله اش روشن شد و تمام شد اما عمده بررسی روایات احتیاط با اخبار برائت است؛

باز این اخبار برائت را که حدود ده روایت بود که ما هم بحثش را خیلی مفصل در سال گذشته مطرح کردیم؛ اولین روایت حدیث رفع؛ «رفع ما لا یعلمون» و حدیث دوم حدیث حجب است: «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» آنچه را که خدا علمش را از عباد محجوب قرار داده آن را برداشته از بندگان یعنی آنچه که انسان نمی داند بر انسان نیست «فهو موضوع عنهم» و روایت بعدی «الناس فی سعة ما لا یعلمون» و روایت «کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام» و روایت «کل شیء لک مطلق حتی یرد فیه نهی» و بعضی از روایات دیگر اینها روایات برائت است.

خوب دقت کنید تا موضوع مساله را درست تصویر نکنید نمی توانید وارد مساله بشوید؛ این روایات است که می گویند وقتی شما شک دارید «کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام» وقتی نمی دانید «رفع ما لا یعلمون» و «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» و روایت «ان الله احتج علی العباد بما آتاهم و عرفهم» اینها روایات برائت است از یک طرف هم این روایات می گویند: «الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکات» و «من اخذ بالشبهات وقع فی المحرمات» و روایات احتیاط و روایات تثلیث حال چه نسبتی بین اینها وجود دارد اینجا سه احتمال بدو در ذهن می آید؛ احتمال اول این است که اینها با هم تعارض می کنند و تساقط می کنند احتمال دوم این است که روایات برائت را مقدم کنیم بر روایات احتیاط و احتمال سوم این است که روایات احتیاط مقدم بر برائت بشود بررسی احتمال چهارم؛ روایات برائت دو دسته اند.

1. برخی از روایات برائت با روایات احتیاط تعارض می کنند 2. برخی از روایات برائت بر روایات احتیاط مقدم اند و یک احتمال چهارمی هم که ما می خواهیم او را بیشتر روی آن تکیه کنیم این است که روایات برائت دو دسته اند بعضی از روایات برائت با این روایات احتیاط تعارض می کنند و تساقط می کنند اما برخی دیگر از روایات برائت بر این روایات مقدم اند و دوباره ممکن است کسی بگوید باید روایات برائت را با روایات وقوف جدا بررسی کرد و روایات برائت را با روایات احتیاط هم جدا بررسی کرد که علتش را عرض خواهیم کرد؛

محقق خویی: به دو جهت روایات برائت بر روایات احتیاط مقدم است؛ جهت اول: روایات برائت اخص و مربوط به شبهات بدویه بعد الفحص است ولی روایات احتیاط مطلق است و شامل جمیع شبهات می شود برخی مانند مرحوم خویی در کتاب «مصباح الاصول» می گویند: روایات برائت بر روایات احتیاط مقدم است به دو جهت؛ «جهت اول» این است که روایات برائت اخص است و روایات احتیاط مطلق است و شامل جمیع شبهات است و ما سه جور شبهه داریم اول شبهه بدوی قبل الفحص و دوم بدوی بعد الفحص و سوم شبهه مقرون به علم اجمالی می گویند روایات احتیاط مطلق است اما روایات برائت فقط مربوط به شبهات بدویه بعد الفحص است یعنی «کل شیء لک حلال» یعنی بعد از اینکه رفتی فحوص کردی و دلیل پیدا نکردی این برایت حلال است اما قبل الفحص نمی گوید «کل شیء لک حلال» و یا «کل شیء لک مطلق» و «الناس فی سعة ما لا یعمون»؛ خوب اگر روایات برائت اخص باشد بر آن روایاتی که اعم است مقدم می شود؛

اشکالات وارده بر کلام محقق خویی(ره) و پیروان این نظریه

اشکال اول: شما روایات احتیاط را مختص به شبهات مقرونه به علم اجمالی دانستید! حال چگونه در ما نحن فیه قائلید که

روایات احتیاط مطلق است؛ این بیان چند اشکال دارد. «اشکال اول» این است که خود مرحوم آقای خویی و خود مرحوم نائینی اینها از اول روایات احتیاط را طوری معنا کردند که فقط شامل جایی بشود که تکلیف منجز است و گفتند این مربوط به شبهات مقرونه به علم اجمالی است این تصریح خود مرحوم نائینی است و تصریح خود مرحوم خویی است اگر چند صفحه قبل را ملاحظه کنید ما هم در بحثهای گذشته این را از قول آقایان در درس نقل کردیم یعنی خود اینها قبل تصریح کردند که این روایات احتیاط «مختصة» بموردی که یک تکلیف منجز است و آن جایی است که شبهه مقرون به علم اجمالی است؛ خوب حالا سؤالمان این است که چطور اینجا می فرمایید این روایات احتیاط مطلق است؛ این اولاً .

اشکال دوم: بر خلاف نظر محقق خویی اخبار برائت اطلاق دارد و شامل جمیع شبهات می شود «اشکال دوم» ثانیاً: اخبار برائت اطلاق دارد؛ اخبار برائت می گوید: «کل شیء لک حلال» در کجای آن هست که شبهه بدویه بعد الفحص؛ بلکه شما می گوید اجماع داریم بر اینکه در شبهات بدویه قبل الفحص حکمی وجود ندارد فعلاً و مجتهد قبل الفحص نمی تواند حکم به حلیت بکند و باید تفحص کند؛ اما این اجماع یک دلیل خارجی است یا عقل مثلاً یک دلیل خارجی است اگر شما با اجماع یا عقل تخصیص بزنید این معنایش این نیست که از اول این اخص بوده الا روی قول به انقلاب نسبت؛ چطور؟

یعنی بگوییم این روایات برائت مطلق است و روایات برائت می گویند: «الناس فی سعة ما لا يعلمون» و یا «الناس فی سعة ما لا يعلمون» که دو جور خواندند و دو جور هم نتیجه داشت و بگوییم «الناس فی سعة ما لا يعلمون» و «مالایعلمون» شبهه بدویه قبل الفحص را می گیرد یک و بعد الفحص دو و مقرون به علم اجمالی را هم می گیرد سه؛ و خودش مطلق است منتها بعداً می گوئیم قرینه داریم آن قرینه یا اجماع است یا عقل است و آن قرینه می آید و آن روایت را مختص می کند به شبهات بدویه بعد الفحص و بعد که مختص شد می گوئیم خوب قبلاً نسبتشان تباین بود و این روایات برائت می گفت در جمیع شبهات «الناس فی سعة» و روایات وقوف می گفت در جمیع شبهات «الناس علیهم التوقف» نسبت بین اینها تباین بود اما بعد از اینکه آن قرینه آمد این را تخصیص زد و این روایات برائت اختصاص پیدا کرد به شبهه بدویه بعد الفحص «انقلبت النسبة» در اینجا نسبت از تباین به عام و خاص تبدیل می شود؛

جواب این است که این مبنی است بر اینکه ما کبرای انقلاب نسبت را قبول کنیم و ما در جای خودش روشن کردیم که انقلاب نسبت حرف درستی نیست البته خود مرحوم آقای خویی انقلاب نسبت را قبول دارد اما این جواب یعنی اینکه بگوییم روایات برائت اخص از روایات احتیاط است روی مبنای انقلاب نسبت برای ما قابل تصویر است و ما کبرا را قبول نداریم؛ خلاصه اینکه: پس دو اشکال بر اینهایی که مسال اخصیت مطرح کردند وارد است اشکال اول این است که بر خلاف حرف خودشان است در اخبار احتیاط که می گویند مخصوص به شبهات مقرونه به علم اجمالی است و اشکال دوم این است که اخبار برائت اطلاق دارد و اخبار برائت اخص نیست.

جهت دوم: مدلول اخبار برائت نص است و اخبار احتیاط ظاهر است و بوسیله نص، در ظاهر تصرف می نماییم راه دوم این است که گفتند اخبار برائت در مدلولش نص است و اخبار احتیاط ظاهر است و ما بوسیله نص تصرف می کنیم در ظاهر؛ پس «کل شیء مطلق» یعنی همانطور که از معنای لغوی اش پیداست یعنی برای شما رهاست و آزادید هرکار می خواهید انجام بدهید این تصریح دارد به اینکه «افعلوا» و «الوقوف عند الشبهة» ظهور دارد بر اینکه «لا تفعلوا» ما با نص تصرف در ظاهر می کنیم.

اشکال وارده بر کلام محقق خویی(ره):

جهت دوم قابل پذیرش است اما اشکالش این است که فقط در برخی از اخبار برائت جریان دارد این حرف حرف خوبی است منتها فقط در بعضی از اخبار برائت جریان دارد؛ مثلاً در حدیث رفع جریان ندارد و در «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» جریان ندارد؛ حدیث رفع می گوید آن حکم واقعی را که نمی دانید آن «رُفِعَ» و ما به اعتبار او شما را عقاب نمی کنیم خوب این منافات ندارد با اینکه احتیاط واجب باشد و «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» نسبت به حکم

واقعی درست است اما با وجوب احتیاط منافات ندارد.

اما «الناس فی سعة» و «کل شیء لک حلال» این با وجوب احتیاط منافات دارد و «الناس فی سعة» می گوید احتیاط لازم نیست پس این تصریح دارد بر عدم وجوب احتیاط این روایات وقوف و احتیاط که ظهور در احتیاط مولوی شرعی نفسی دارند که اخباری ها ادعا دارند می آیم با این نص در آن ظاهر تصرف می کنیم و «کل شیء لک حلال» تصریح در این است که حلال است و احتیاط واجب نیست و نمی شود که بگوییم «کل شیء لک حلال» اما احتیاط هم بر تو واجب است این نمی شود و «کل شیء لک مطلق» نص در عدم وجوب احتیاط است پس این مطلب مطلب درستی است که ما با این بیان که در روایات برائت که عرض کردیم بعضی از روایات برائت نص در عدم وجوب احتیاط است در روایات احتیاط تصرف کنیم این مطلب مطلب درستی است.

«مستشکل»: «الناس فی سعة ما لا يعلمون» که علم در آن آمده یا آن روایت که حتی تعلم اینجا علم منظور قطع نیست و شامل امارات و علمی هم میشود به تعبیر مرحوم نائینی- و این ادله وقوف و احتیاط اماره است که وقتی می گوید «ما لا يعلمون» خود این ادله علم است حالا قطع صد در صد نیست.

«استاد»: این یک شبهه ای است که در آخر این را بیان می کنم این را اتفاقا ذکر کردند و ما هم انشا الله این را بیان می کنیم «مستشکل»: در روایات برائت هیچ جا اسم شبهه برده نشده؟ «استاد»: پس «کل شیء لک حلال حتی تعلم» اینها را اگر کنار هم بگذارید یعنی «کل شیء مشکوک» «مستشکل»: قبل از کنار گذاشتن این تاویل را «استاد»: نه یعنی شما وقتی «کل شیء لک حلال» این شیء همان شیء مشکوک است «مستشکل»: بعید است؟ «استاد»: یعنی آنچه که بر تو معلوم الحلیة حلال است؟ نه «کل شیء» یعنی «کل شیء مشکوک».

برای فردا می خواهیم دلیل اول اخباری ها که به دلیل عقل تمسک کردند را بخوانیم آقایان کفایة را حتما بخوانید چون اینجا کفایة یک جای بسیار مهم و مشکلی دارد و کلام آخوند را هم می خواهیم بیان کنیم ان شاء الله.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.